

فرامرزنامه*

جلال خالقی مطلق

۱- شهرت داستان

چنانکه از گزارش تاریخی بلعمی^(۱) و نزهت‌نامه علائی^(۲) و مجمل‌التواریخ^(۳) و تاریخ سیستان^(۴) و اشارات فرخی شاعر برمی‌آید، داستان فرامرز در سده‌های چهارم و پنجم هجری شهرتی فراوان داشت. برطبق تاریخ سیستان «اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد» بوده است. شهردان مؤلف نزهت‌نامه علائی در کتاب خود دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند نقل می‌کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او با اژدها اشاره می‌کند که خود دلیلی بر شهرت داستان فرامرز در آغاز سده پنجم است:

شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند

بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار ...

آن نمایی که فرامرز ندانست نمود

به دلیری و به تدبیر، نه از خیره‌سری^(۵)

داستانی که مآخذ بالا از آن نام برده‌اند، همه روایات منشور فرامرز بوده است که پس از آنکه به دست سرایندگانی جامه نظم پوشیده است، صورت منشور

*. ایران‌نامه، صص ۲۲-۴۵.

آنها مانند صورت منثور بسیاری از حماسه‌های دیگر فارسی چون شاهنامه و گرشاسپنامه و جز آن از دست رفته است.

آنچه امروزه از افسانه‌های فرامرز پسر رستم در دست است - تا آنجا که من می‌شناسم - نخست دو فرامرزنامه منظوم است و دیگر شرح ماجراهای فرامرز در میان روایات شاهنامه، کوش‌نامه، برزنامه، بیژن‌نامه، جهانگیرنامه، بهمن‌نامه و بانوگشسپ‌نامه. گذشته از این کتابها، فرامرز در روایات ملتهایی که از دیرباز با ایران دارای آمیزش فرهنگی بوده‌اند نیز مانند بسیاری دیگر از پهلوانان حماسه‌های ایرانی نفوذ کرده است که از آن میان باید از روایات ارمنی نام برد. ما در این گفتار پس از اشاره‌ای کوتاه به ماجراهای فرامرز در شاهنامه و زهت‌نامه و روایات ارمنی، سپس به موضوع اصلی گفتار خود، یعنی بررسی فرامرزنامه‌های منظوم و مآخذ منثور آنها می‌پردازیم و دوری از درازی سخن را چشم می‌پوشیم از شرح ماجراهای دیگر فرامرز در حماسه‌های دیگر فارسی.

۲- فرامرز در شاهنامه

در شاهنامه نیز از فرامرز چند جایی سخن رفته است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است به کشیدن کین سیاوش. در این لشکرکشی فرامرز پیشرو سپاه است^(۶) و در توران در نبردی تن به تن و رازاد شاه سپیجانب را می‌کشد و سرخه پسر افراسیاب را به بند می‌کشد، ولی در نبرد بعدی حتی به اتفاق گیو حریف پیلسم نمی‌گردند^(۷) که نمایشی است برای نشان دادن نیروی رستم که سپس یک‌تنه پیلسم را از پای درمی‌آورد. در داستان دوازده رخ کیخسرو رستم را به همراهی فرامرز به هند می‌فرستد و سفارش می‌کند که پس از گشودن هند فرامرز در آنجا بماند^(۸). فرامرز در لشکرکشی توس به توران

هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است. در اینجا پی می‌بریم که فرامرز به‌خاطر نام و شهرت رستم برخلاف پهلوانان دیگر دارای درفش جداگانه‌ای نیست، بلکه همان درفش هفت‌شاخ ازدهاپیکر و سیاه‌رنگ رستم را حمل می‌کند^(۹).

(این مطلب که فرامرز به‌خاطر مقام رستم درفشی جداگانه نداشته از توجیحات بعدی است و علت اصلی این بوده که درفش سیاه‌رنگ ازدهاپیکر، درفش تمام این خاندان است و اصل آن هم به گرشاسپ برمی‌گردد و نه به رستم).

در داستان رستم و اسفندیار، مهربان پسر اسفندیار به دست فرامرز کشته می‌شود^(۱۰) و پس از آن در داستان شغاد فرامرز را بر سر نعش پدر می‌بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می‌کشد و آنجا را به کین پدر ویران می‌سازد^(۱۱). آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبرو می‌گردیم در داستان بهمن است. پس از آنکه بهمن سیستان را به کین پدر ویران و زال را به بند می‌کشد، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می‌کشد، ولی سرانجام در نبردی به دست یازدشیر اسیر و به فرمان بهمن او را زنده بر دار می‌کنند^(۱۲).
تفصیل لشکرکشی بهمن به سیستان و کشته شدن فرامرز و نبرد بهمن با دختران رستم و آذربرزین پسر فرامرز و دیگر افراد خاندان رستم موضوع کتاب *بهمن‌نامه* است.

۳- فرامرز در نزهت‌نامهٔ علائی

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، در *نزهت‌نامهٔ علائی* نیز که شهردان بن ابی‌الخیر رازی در پایان سدهٔ پنجم یا آغاز سدهٔ ششم هجری نوشته است، دو روایت کوتا از ماجراهای فرامرز در هند آمده است که هر دو به نثر است. از این

دو روایت یکی نبرد فرامرز با هندوی است به نام جیجاو. به فرمان جیجاو فیلی را بر او (بر جیجاو) می‌آغلند «و او خرطومش بگرفت و چندان که کوشید پیل ازو رهایی نیافت تا پاره‌پاره از خرطومش گسسته شد.» این جیجاو سرانجام در نبرد با فرامرز کشته می‌شود. روایت دوم جنگ فرامرز با رای هند است. در اینجا فرامرز را در دره‌ای کشانده او را خلع سلاح می‌کنند تا آنکه رستم می‌رسد و فرامرز را رهایی می‌دهد و آنگاه باهم لشکر رای هند را می‌شکنند و از پس آن رستم رای را با خود به ایران می‌برد و در ایران کیخسرو از گناه او درمی‌گذرد و تاج و تخت او را بدو برمی‌گرداند.

شهمردان این دو روایت را از کجا گرفته بوده است؟ شهمردان در کتاب خود گرفتگاه تک‌تک روایات خود را به دست نداده است، بلکه به‌طور کلی از دو چشمه نام می‌برد. یکی کتابی که پیروزان معلم شمس‌الملوک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان، در میانه سده پنجم از پهلوی به پارسی دری ترجمه کرده بود و بخشی از آن در اصفهان به دست شهمردان می‌افتد. و دیگر دفتری چند از کتابی که رستم لارجانی در آغاز سده پنجم در زمان شمس‌الدوله دیلمی در همدان تألیف کرده بود^(۱۳). این چشمه دوم که به سخن مؤلف آن شرح فرمانروایی شاهان بوده «از اول عهد کیومرث تا پادشاهی شمس‌الدوله ابوطاهر بن بویه»، به معیار شاهنامه‌ها قاعده بایست فاقد داستان فرامرز در هند بوده باشد و شهمردان از این کتاب بیشتر مطالب مربوط به شاهان و شهرها و بناها را گرفته است. پس او دو روایت فرامرز را باید از ترجمه پیروزان گرفته باشد. اینکه امیر طبرستان که پیروزان معلم او بوده و کتاب را برای او ترجمه کرده، خود فرامرز نام داشته است، نیز این گمان را نیرو می‌دهد.

۴- فرامرز در روایات ارمنی

در زبان ارمنی پهلوان اصلی روایات ایرانی که زیر نام «رستم زال» شهرت دارند، برزو است و فرامرز و حتی رستم در این روایات نقش چندان مهمی ندارند. بر طبق یکی از این روایات، رستم پانزده ساله پس از کشتن دیو سرخ از دختری زیبا به نام گلپری که رستم او را از کاخ دیو رهایی داده دارای چند فرزند می‌گردد، از آن میان یکی هم فرامرز است که نام او در روایات ارمنی گوناگون آمده است^(۱۴). از مهمترین ماجراهای فرامرز در روایات ارمنی، نبرد او به اتفاق زال با شاه دربند است که با سپاه خود شهر ساسون را محاصره کرده است. در هنگامه نبرد آواز گرز فرامرز از دور به گوش برزو می‌رسد و او به اتفاق رستم به کمک زال و فرامرز می‌شتابند و لشکر دشمن را درهم می‌شکنند. زال به پاداش دلیری برزو به شانه راست او نشان می‌بندد. فرامرز از این کار زال می‌رنجد و شهر خود را ترک می‌کند. ولی سرانجام میان آنها صلح می‌افتد. دیگر از کارهای فرامرز در روایات ارمنی گرفتن اسبی آتشی‌رنگ است که هر روز می‌آمده و گله اسبان پادشاه را به دریا می‌رانده و به کشتن می‌داده است.

(همان‌گونه که بسیاری از ماجراهایی که به پهلوان حماسی نسبت می‌دهند در اصل همانهایی است که به پدر و نیای او نیز نسبت می‌داده‌اند، و یا مثلاً رزم‌افزار پهلوان بیشتر همان سلیح پدر یا نیای اوست، به همان‌گونه اسب پهلوان نیز یا همان اسب پدر است، چنانکه در مورد بهزاد اسب سیاه سیاوش می‌بینیم که به پسر او کیخسرو (و پس از او به گشتاسپ) می‌رسد^(۱۵)، و یا از نژاد اسب پدر است، چنانکه برطبق یک روایت اسب سهراب، و برطبق فرامرزنامه اسب فرامرز هردو از نژاد رخشانند^(۱۶). از این‌رو می‌توان گفت که آتشی‌رنگ بودن اسب

فرامرز اشاره‌ای است به اینکه برطبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرز از نژاد رخس بوده است. چون رنگ رخس بنا بر روایات کهن ارمنی سرخ روباهی است که برابر همان بور شاهنامه است^(۱۷). همچنین در شاهنامه نیز رنگ رخس به «چو داغ گل سرخ بر زعفران» و «آتش» مانند شده است^(۱۸).

اینکه برطبق روایت ارمنی این اسب آتشی‌رنگ گله اسبان پادشاه را به دریا می‌رانده، اشاره‌ای است به اینکه اصل این اسب از دریا است که باز ارتباط آن را با رخس می‌رساند؛ در یک روایت ماندایی آمده که رخس پیش از آنکه به چنگ رستم بیفتد تازه از دریا آمده بود. و در یک روایت ارمنی و کردی چنین آمده که رستم در وقتی که به مهلکه‌ای افتاده بود، خداوند را در خواب دید که به او می‌گوید لگامی درست کند و به دریا اندازد. رستم به فرمان خداوند رفتار می‌کند و از پس آن بی‌درنگ رخس از امواج دریا نمایان می‌گردد و رستم را به خانه می‌رساند. موضوع دریایی بودن نژاد رخس در شاهنامه و دیگر حماسه‌های منظوم فارسی نیامده است، ولی مانند آن را در قصه‌های ایرانی و روایات حماسی شفاهی می‌شناسیم. از جمله برطبق یک روایت شفاهی رستم در جستجوی اسبی درخور خود، به دستور سیمرغ به کنار دریا می‌رود: «عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آنجا مادیانی دید که می‌چرد و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همان‌جا کره‌ای زایید که آن کره اسب رستم شد^(۱۹)». همچنین در حماسه آذربایجانی کوراوغلو نیز پهلوان داستان دارای دو اسب است به نامهای قیرات و دورات که از گشن دادن مادیانی با اسبان دریایی زاده‌اند. موضوع دریایی بودن

نژاد رخس بی گمان از باورهای کهن ایرانی سرچشمه گرفته است و با آنچه در *اوستا* در تیشتر یشت آمده بی رابطه نیست. در آنجا نیز ستاره تیشتر به صورت اسب سفیدی به دریا می رود و به موجی نیرومند و زیبا مانند شده است.

۵- فرامرزنامه

از میان افسانه‌های فرامرز به زبان فارسی که در آنها فرامرز پهلوان اصلی داستان است، اکنون دو منظومه به وزن متقارب (وزن شاهنامه فردوسی) در دست است که در زیر به بررسی دستنویس‌ها، محتوی، مآخذ و نام سرایندهگان آنها خواهیم پرداخت.

فرامرزنامه نخستین

از این منظومه که تنها شرح ماجراهای فرامرز در هند است دو نسخه ناقص از سده دوازدهم هجری یکی در کتابخانه ملی پاریس^(۲۰) و دیگری در موزه بریتانیا^(۲۱) در دست است. همچنین در موزه بریتانیا دستنویسی از شاهنامه هست^(۲۲) که در میانه سده سیزدهم هجری نوشته شده است و در آن جز از متن شاهنامه برخی از قطعات و داستان‌های حماسی سده پنجم و آغاز سده ششم هجری نیز آمده است، از آن میان یکی نیز همین منظومه ناقص فرامرزنامه است. گذشته از این سه دستنویس این داستان در فرامرزنامه چاپ هند نیز هست که ما هنگام شرح فرامرزنامه دوم بدان اشاره خواهیم کرد. دستنویس موزه بریتانیا پیرامون ۱۶۳۰ بیت و دستنویس موزه ملی پاریس پیرامون ۱۵۶۰ بیت و این داستان در دستنویس شاهنامه‌ای که سخن آن رفت پیرامون ۱۵۴۰ بیت دارد. شمار بیت‌های این داستان را در چاپ هند ندارم، ولی گمان می‌کنم میان ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ بیت باشد.

چکیده داستان

داستان‌های فرامرزنانه و بیژن و منیژه و یکی دو داستان کوچک دیگر همگی با صحنه‌ای همسان آغاز می‌گردند: روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشسته است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از بیدادی که بر او رفته شکایت می‌کند.

(از راه یک روایت ماندایی که ما در فرصتی دیگر آن را نقل خواهیم کرد، می‌توان پی برد که در ریخت کهن این روایات جای اصلی این صحنه‌های میخواری و دادخواهی در بارگاه فرمانروایان خاندان گرشاسپ در سیستان بوده است. ولی سپس تر هنگام دخول روایات سیستان در دیگر روایات ایرانی جای این صحنه‌ها را به دربار شاهان ایرانی منتقل کرده‌اند.)

بارگاهی که در آن شاه و پهلوانان به میگساری نشسته‌اند بارگاه کیکاووس است و دادخواه نوشاد شاه هند:

به نام خداوند روزی دهان
 یکی قصه آرم برون از نهان
 به توفیق آن قادر کردگار
 کنم نظم‌ها چون دُر شاهوار
 ز مردی و جنگ فرامرز گو
 بگویم کنون داستان‌ها، شنو
 یکی روز با رامش و میگسار
 نشسته دلیران بر شهریار
 شه و پهلوان سر به سر انجمن
 فریبرز و طوس و گو پیلتن

فرامرز و گودرز و بهرام و گیو
 چو گسته‌م و گرگین و رهام نیو
 که ناگه در آمد یکی نامدار
 که او بار خواهد بر شهریار

این نامدار فرستاده نوشاد شاه هند است و آمده است تا از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند یاری جوید. دشمنان نوشاد عبارتند از: یکی کناس دیو مردارخوار که هرساله آمده و دختری از شاه هند را می‌رباید و تاکنون سه دختر او را ربوده است. دیگر کیدشاه که از نوشاد باژ گران می‌ستاند. سه‌دیگر کرگی در بیشه مرزقون که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و به نام «کرگ گویا» شهرت دارد. چهارم ازدهایی دژم و پنجم سی‌هزار کرگدن در بیشه خوم‌سار. از میان پهلوانان ایران نخست تنها فرامرز است که برای رفتن به هند و دفع دشمنان نوشاد خود را داوطلب می‌کند. ولی سپس بیژن گیو نیز به او می‌پیوندد و هردو به همراهی گروهی از پهلوانان از جمله گرگین و زرسپ توس به سوی هند رهسپار می‌گردند. در هند فرامرز نخست کناس دیو را می‌کشد و سه دختر نوشاد را از بند دیو رها می‌سازد (دو تن از آنها دل‌افروز و گل‌افروز نام دارند) و پس از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می‌یابد. بر روی این گنج کتیبه‌ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز. پس از آن به جنگ کرگ گویا می‌روند. پهلوان اصلی این نبرد بیژن است. بیژن در نبرد با کرگ به پشت او می‌نشیند و عفریت او را با خود به غاری می‌برد که در آنجا گنج نوشزاد جمشید است. در اینجا نیز نامه‌ای از نوشزاد خطاب به فرامرز می‌یابند.

(مانند این صحنه‌ها را که پهلوان عصر به گنج و پندنامه یکی از شاهان

گذشته دست می‌یابد و یا حتی خود مرده با پهلوان گفتگو می‌کند و با او سخنان پندمند می‌گوید، در داستانهای دیگر از جمله در گرشاسپنامه هنگام زیارت گرشاسپ از دخمه سیامک نیز می‌بینیم. خواست از این نمایش، اثبات حقانیت و صلاحیت و سزاواری پهلوان در احراز مقام جهان‌پهلوانی عصر است^(۲۳). مضمون نامه‌ها و گفتارها که غالباً درباره بی‌اعتباری و ناپایداری جهان و اندیشه‌های فATALیسم و خواندن به داد و دهش و ترک آز و رشک و خشم است، از نفوذهای زروانیسم زمان ساسانی در داستانهای حماسی است که شاهنامه نیز از آن بی‌بهره نیست).

نبرد فرامرز با اژدها نه تنها بزرگترین رویداد داستان، بلکه در شمار یکی از افسانه‌های کهن حماسی ایران است، و چنانکه از اشاره فرخی به این افسانه برمی‌آید، مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز در نبرد با اژدها دست به نیرنگ می‌زند. بدین ترتیب که دستور می‌دهد دو صندوق ساخته آنها را بر دو گردونه استوار کنند. سپس خود با بیژن به درون صندوق‌ها می‌روند و گرگین گردونه‌ها را تا نزدیکی خانه اژدها رانده، خود با شتاب برمی‌گردد. اژدها به نیروی دم خود گردونه‌ها را با اسب و صندوق می‌بلعد. آنگاه فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می‌آیند و اژدها را از درون شکم او از پای درمی‌آورند و سپس پهلوی او را شکافته بیرون می‌جهند.

(دلیل آویزش بدین نیرنگ، با آنکه در داستان سخنی از آن نیست، در اصل زخم‌ناپذیری پوست اژدها بوده است. نگارنده در گفتاری که در پژوهش ریشه اسطوره ببر بیان (جامه زخم‌ناپذیر رستم) نوشته است، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است).

بالاخره پس از آنکه فرامرز کرگدن‌ها را نیز می‌کشد، رهسپار جنگ کید می‌گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر می‌گردد و زرسپ او را نزد فرامرز می‌آورد:

فرامرز گفتش سمنرخ توی
 که داری به میدان رگ پهلوی
 کله‌خودش از سر فکندند خوار
 پدید آمد آن گوهر آبدار
 رخی چون بهار و لیبی همچو نوش
 به گرد لبان شکرستان به جوش
 بفرمود کاین را بسازید بند
 ولیکن چو جانش نهید ارجمند

سرانجام گروهی از پهلوانان کید به دست فرامرز و یاران او کشته یا بندی می‌گردند و خود کید نیز می‌گریزد. اکنون نوشاد راه را تا جایگاه کید برای فرامرز شرح می‌دهد: تا کشور کید صد فرسنگ بیابان بی‌راه است (۱). پس از آن سرزمین کید است. نخست شهری پیش می‌آید به نام نیکنور از آن پهلوانی به نام نوشدار (۲). در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است (۳). شش روز دور از آنجا مرز ددی است به نام ستور یا سنور (۴). از آنجا پس از دو روز راه مرز اروندشاه قرار گرفته است (۵). در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می‌گذرد. مردی با فرهنگ و سرگذشت‌دان. مرز سپسین گلیو نام دارد (۶). پس از آن شهر دهلی پدیدار می‌گردد که در آن جیپال فرمانروایی می‌کند (۷).
 (گرچه در داستان جایی سخن از هفتخان فرامرز نیامده است، ولی چنانکه

شماره گذاری ما نشان می دهد، در فرامرزنامه نیز راه پرخطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و احتمالاً در صورت اصلی داستان آن را هفتخان فرامرز می نامیده اند.)

فرامرز نیکنوز را می گشاید و شاه آنجا نوشدار را به بند می کشد. نوشدار راهنمایی فرامرز را به جایگاه کید به عهده می گیرد.

(نقش نوشدار در اینجا مانند همان نقش اولاد در هفتخان رستم و یا نقش گرگسار در هفتخان اسفندیار است. این موضوع گمان پیشین ما را در مورد هفتخان فرامرز نیرو می دهد.)

فرامرز پس از کشتن دد با برهمن ملاقات می کند و از او پرسش هایی به شیوه تمثیل درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از اینسان می نماید. در این میان کید هندی نیز کس می فرستد و باب آشنایی می گشاید، بیژن و زرسپ دختران کید را به زنی می گیرند و فرامرز کید و هندوان را از دین چندخدایی به دین یکخدایی خود می خواند. البته کید نخست نمی پذیرد و بر این می نهند که فرامرز و برهمن به گفتگو بنشینند. برهمن چندین پرسش در کالبد تمثیل از فرامرز می کند و فرامرز همه را به درستی پاسخ می دهد. اکنون نوبت پرسش به فرامرز می رسد. برهمن نیز پاسخ درست را می داند، ولی به زبان آوردن آن خستو شدن به یگانگی خداوند است. سرانجام برهمن و کید زنار می درند و بت ها را می شکنند و ترک چلیپا و سکویا می کنند و یزدان پرست می گردند. سپس فرامرز برای جنگ با جیپال روانه دهلی، یعنی خان هفتم می گردد. ولی داستان در همین جا قطع می شود:

سوی شهر جیپال بنمود روی

ابا نامداران پرخاشجوی

هزاران درود و هزاران ثنا

ز ما تن به تن بر سر انبیا

آیا فرامرنامه نخستین از اصل ناتمام مانده است؟ این داستان در هر سه دستنویس موجود آن و نیز در فرامرنامه چاپ هند فاقد جنگ فرامرز با جیپال است. از سوی دیگر از جریان داستان و پیشگویی‌های رویدادهای آینده در داستان، چنین برمی‌آید که جنگ فرامرز با جیپال، یعنی خان هفتم فرامرز باید آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده باشد که اندازه آن نسبت به بقیه داستان دست بالا از سیصد بیت بیشتر نبوده و از این رو دور است که کاتبی پایان داستان را به قصد خلاصه کردن آن زده باشد. بنابراین اگر نظم این داستان از آغاز ناتمام نمانده باشد، باید پایان دستنویس اصلی یا پایان دستنویسی که دستنویس‌های کنونی از آن جدا شده‌اند، افتاده بوده باشد.

در اصالت روایات این داستان به هیچ‌روی جای گمانی نیست. نفوذ زبان تازی در این داستان بسیار کم و نفوذ اسلامی در آن دیده نمی‌شود. در گفتگوهای فرامرز با برهمن که جای درخوری برای نفوذ عقاید اسلامی است، نشانه‌ای از چنین نفوذی نیست. برعکس چه موضوعاتی که در این گفتگوها مطرح می‌شود و چه کالبد تمثیلی آنها به خوبی شیوه اندیشه زردشتی را نشان می‌دهند و حتی یک‌جا در سرلوحه آمده است: «خواندن فرامرز مرکید و هندیان را به دین خود که دین زرتشت باشد.»

چنانکه دیدیم در این داستان هتدوان پیروان چلیپا و سکوبا، یعنی مسیحی معرفی شده‌اند، درحالی که آگاهی نویسندگان اسلامی حتی پیش از لشکرکشی‌های محمود به هند درباره این دیار تا این اندازه بوده است که بدانند دین برهمنان

هند، مسیحی نیست. نسبت مسیحیت به هندوان باید مربوط به پایان دوره ساسانیان از زمان خسرو دوم به بعد باشد که کلیسای مسیحی حتی در درون ایران مهمترین و خطرناکترین رقیب آیین زردشتی شده بود.

درباره کاربرد واژه جیپال (سانسکریت: Jayapala) باید گفت که هرچند علت شهرت این نام در آثار نظم و نثر سده پنجم و ششم هجری بیشتر مربوط به جنگ سلطان محمود با جیپال در سال ۳۹۲ هجری است، ولی پیش از آن نیز این نام به معنی مطلق فرمانروای هند شناخته شده بود، چنانکه مثلاً در کتاب *حدودالعالم* تألیف ۳۷۲ هجری نیز آمده است. همچنین منجیک ترمذی شاعر میانه و نیمه دوم سده چهارم هجری این نام را در بیتی آورده است:

به تیغ، طره ببرد ز پنجه خاتون

به گرز، پست کند تاج بر سر جیپال

اگر این بیت چنانکه در *لغت نامه دهخدا* به نام منجیک آمده واقعاً از او باشد (از منجیک قصیده‌ای به همین وزن و پساوند هست)، در این صورت لت دوم این بیت اشاره به نبرد فرامرز با جیپال و دلیل دیگری بر شهرت داستان منثور فرامرز در سده چهارم هجری و همچنین دلیلی بر ناتمام ماندن یا افتادگی پایان فرامرزنامه نخستین است.

شاعر منظومه

شاعر در آغاز رزم کید گزارش کوتاهی درباره خود می‌دهد:

ازین پس کنون رزم کید آوریم

عقابی پر از بیم صید آوریم

ز جور زمانه دلم گشت سیر
 نرسته ازو پیل و شیر دلیر
 چنان دان که در بوم پیروز باد
 که بر دوستان جمله فیروز باد
 چه کهنتر چه مهتر هر آن کس که هست
 همه شادخوارند و از باده مست
 جهان را به شادی همی بسپرند
 همه با می و رود و رامشگرند
 منم بی می و رود و بانگ سرود
 نه یار و نه همدم نه آوای رود
 یکی روستابچه فرسی ام
 غلامی دل پاک فردوسی ام

آیا خواست از فرسی ایرانی است؟ یعنی شاعر خود را یک روستابچه
 ایرانی نامیده است؟ ولی گمان من این است که خواست شاعر از فرس همان
 فرس آباد است که گویا یکی از ده‌های مرو و در دو فرسنگی آن بوده است و بر
 طبق *لباب‌الانساب* عبدالحمید بن حمید فرس آبادی نیز از آن محل بوده است. اگر
 این گمان درست باشد شاعر اهل فرس آباد مرو بوده و شاید نام او نیز فرسی
 است، یعنی منسوب به فرس آباد مرو، و ده پیروزآباد محل زندگی شاعر هنگام
 سرودن داستان فرامرنامه بوده است. در خراسان و دیگر بخش‌های ایران این نام
 ده بسیار است، ولی در اینجا پیروزآبادی که به مرو و فرس آباد آن نزدیکتر باشد
 اعتبار بیشتری دارد. شاعر در جایی دیگر نیز چند بیتی در وصف حال خود
 سروده است:

ز سالم چو شد سی و شش نزدمان^(۲۴)

ز پیری رسیده به سر مر زیان

ز باد خزان‌ی رخم زرد شد

گل ارغوا در خم گرد شد

بنفشه سمن گشت، گل شد تهی

شدم چنبری شاخ سرو سهی

تنم خم گرفت و دلم غم گرفت

دو دیده بشورید و رخ نم گرفت

ز خورشید بر من نیامد تفی

وزین خرمنم جو نیامد کفی

تگرگی ز میغم نشد در کنار

گلی هم نیامد نصیب از بهار

جهان پر ز گنج است و ما پر ز رنج

شکوفه به هر سوی، ما در شکنج

جهان را همه باده هست و نوا

مرا باد در دست و خود بینوا

از تمام مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاعر فرامرنامه که احتمالاً از فرس‌آباد مرو بوده، در دهی به نام فیروزآباد زندگی می‌کرده و داستان فرامرنامه را در سن سی و شش سالگی در همین محل سروده است. دیگر اینکه شاعر که خود را غلام فردوسی می‌نامد، یعنی او را استاد و پیشرو خود می‌داند، مانند فردوسی از همان طبقه دهقانان ایرانی بوده که هرچند این طبقه در سده

پنجم و ششم مقام گذشته خود را بکلی ازدست داده و به صورت خرده مالکان کم بضاعتی درآمده بودند، ولی هنوز در حفظ و نظم روایات ملی قدیم ادامه دهنده سنت پیشین اند.

اصالت روایات، کمی واژه‌های تازی، نبودن تأثیرات اسلامی، سادگی لفظ و بری بودن از نفوذ شعر پس از فردوسی، به ویژه شعر غنایی، می‌رسانند که تاریخ نظم این فرامرنامه از نیمه دوم سده پنجم هجری فروتر نیست. البته باید در نظر داشت که شاعری که به گفته خود روستازاده و کتب اصلی مورد مطالعه اش کمابیش محدود به شاهنامه و دیگر روایات کهن است، خودبه‌خود از تأثیر تغییراتی که در زمان او در دیگر جاها در زبان و شعر به وقوع پیوسته است تا اندازه‌ای برکنار می‌ماند.

درباره شیوه سخن این منظومه باید گفت که اصولاً داستانهای حماسی ملی و اصیل پس از شاهنامه گذشته از گرشاسپ‌نامه اسدی هیچ‌کدام به سبک مستقلى نمی‌رسند، بلکه همگی با نوسان‌هایی کوچک و بزرگ در همان خط سبک حماسی شاهنامه باقی مانده‌اند، هرچند در ارزش هنری کارشان از شاهنامه به همان اندازه دوراند که مقلدان نظامی از نظامی.

مأخذ منظومه

شاعر در منظومه خود دو بار از مأخذ خود نام می‌برد. بار نخستین در آغاز داستان جنگ فرامرز با کید:

کنون باز گردم به گفتار سرو
چراغ مهان سرو ماهان به مرو
چنین گفت آن مرد پرهوش و ویر
ز گفتار او گوش کن یاد گیر

و بار دوم در آغاز جنگ دیگر با کید:
 کنون گفته زاده سروسست پیش
 که باد آفرینش ز اندازه بیش
 این آزاد سرو همان کسی است که فردوسی در آغاز داستان رستم و شغاد
 از او یاد می‌کند:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو
 که با احمد سهل بودی به مرو
 دلی پر ز دانش سری پر سخن
 زبان پر ز گفتارهای کهن
 کجا نامه خسروان داشتی
 تن و پیکر پهلوان داشتی
 به سام نریمان کشیدی نژاد
 بسی داشتی رزم رستم به یاد ...
 کنون باز گردم به گفتار سرو
 فروزنده سهل ماهان به مرو^(۲۵)

از آنجایی که ثعالبی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده است، باید گفت که فردوسی این داستان را مستقیم از روایت آزادسرو نگرفته، بلکه نویسندگان شاهنامه ابومنصوری آن را با ذکر نام سرو و شمه‌ای در ستایش او از او گرفته‌اند و از آنجا عیناً با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه فردوسی شده است. ولی شاعر فرامرنامه داستان خود را مستقیم از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و این حقیقت این احتمال را که شاعر فرامرنامه اهل فرس‌آباد مرو بوده نیرو می‌دهد.

گذشته از داستانهای رستم و شغاد و فرامرنامه، داستان شبرنگ نیز از روایت همین آزاد سرو گرفته شده است و بی‌گمان داستانهای دیگری نیز که درباره ماجراهای رستم و دیگر افراد خاندان او در دست است در اصل از روایات همین آزاد سرو بوده که به گفته فردوسی «بسی داشتی رزم رستم به یاد». به‌ویژه بسیاری از روایات سیستان در شاهنامه چون داستانهای زال و رودابه، گرفتن رخس، رفتن رستم به سپنددژ، آوردن رستم کیقباد را از البرز، هفتخان رستم، رستم و سهراب و اکوان دیو، که در تاریخ طبری اشاره‌ای به آنها نشده است، کتاب روایات سیستان یا اخبار رستم به فارسی آزاد سرو بوده و نه خداینامه که به دلایل دیگر نیز فاقد روایات رستم بوده است. و نیز محتمل است که از میان این روایات نامبرده به‌جز دو افسانه نخستین، بقیه که ثعالبی ذکری از آنها نکرده است، یا دست‌کم برخی از آنها در شاهنامه ابومنصوری هم نبوده و فردوسی خود آنها را از کتاب آزاد سرو گرفته باشد.

با آشنایی بیشتر با این آزاد سرو که سهم بزرگی در تدوین روایات حماسی ایران دارد، ولی اهمیت او چنان که باید و شاید شناخته نشده است، به اهمیت محیط مرو در عهد احمد بن سهل نیز پی می‌بریم. مرو در زمان سهل و کشمکش‌های سیاسی سهل با دربار سامانی و کوشش‌های ادبی آزاد سرو و مسعودی مروزی در دستگاه سهل، ما را به یاد توس در زمان ابومنصور عبدالرزاق می‌اندازد که او نیز با دربار سامانی در کشمکش بود و در دستگاه او نیز مردانی چون ابومنصور در زمینه ادبیات حماسی فعالیت داشتند و زمینه را برای کار دقیقی و فردوسی آماده ساختند. شهرهای مرو و توس و نیز بلخ سه زادگاه بزرگ ادبیات حماسی ایران در دوره اسلامی‌اند. و اما نام «سهل ماهان» که در شاهنامه

آمده با آنکه در بیشتر دستنویس‌های شاهنامه و نیز ترجمه بنداری به همین صورت دیده می‌شود، چنانکه شادروان تقی‌زاده یادآور شده است^(۲۶)، درست به نظر نمی‌رسد. به گمان من چنانکه از بیتی که از فرامرزنامه نقل شد برمی‌آید ماهان مربوط به سرو است و نه سهل. در داستان شبرنگ نیز ماهان مربوط به سرو است و آن بیت چنین است:

کنون بشنو از گفته زاد مرو

چراغ صف صدر ماهان به مرو

بنابراین می‌توان احتمال داد که در آن‌لت از شاهنامه نیز «سهل ماهان» گشته «سرو ماهان» است. یعنی نام این آزاد سرو گویا آزاد سرو ماهان بوده، یعنی اهل ماهان مرو، و دور نیست که آن آزاد سرو زمان خسرو انوشروان نیز که برطبق روایت شاهنامه در یکی از دبستان‌های مرو کودکی هوشیار به نام بزرگمهر را کشف کرد و با خود به نزد خسرو آورد^(۲۷) نیای همین خانواده بوده باشد و آزاد سروان از خانواده‌های کهن و سرشناس و نژاده مرو بوده‌اند. ولی چون آزاد سرو گردآورنده روایات حماسی خاندان رستم بوده از این‌رو چنانکه در بیت‌هایی که پیش از این از شاهنامه نقل شد دیدیم، نژاد او را به سام نریمان رسانیده‌اند و لزومی ندارد که او حتماً از مردم سیستان بوده باشد^(۲۸).

۶- فرامرزنامه دوم

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در شهر بمبئی کتابی به نام فرامرزنامه به چاپ رسیده است در ۴۶۴ رویه و پیرامون ۹ تا ۱۰ هزار بیت^(۲۹). چنان که از گزارش ناشر در پایان کتاب (رویه ۴۵۱) برمی‌آید، در زمان مظفرالدین شاه یک زردشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی بر آن می‌گردد که اخبار

فرامرز را گردآوری و منتشر کند و برای این کار سفری هم به بمبئی می‌کند و سرانجام پس از جستجوهای فراوان در ایران و هند موفق می‌گردد که چهار منظومه شامل اخبار فرامرز را از زاد تا مرگ پهلوان به دست آورد و آنها را در یک کتاب تنظیم می‌کند و مقدمه‌ای هم که از چند قطعه از اشعار دیباچه شاهنامه سر هم کرده است برای کتاب ترتیب می‌دهد و به چاپ می‌رساند.

با مطالعه کتاب می‌توان چهار منظومه‌ای را که تفتی به یکدیگر وصله کرده است به خوبی از هم باز شناخت:

منظومه نخستین (رویه ۵-۳۱) اصلاً مربوط به فرامرز نیست، بلکه شرح یکی از ماجراهای رستم است در هند که روایت آن در دستنویس شاهنامه موزه بریتانیا که ما پیش از این از آن نام بردیم (نک به پی‌نویس ۲۲) نیز آمده است (از برگ ۱۱۲ ب تا ۱۱۵ آ). علت گزینش این روایت در جزو ماجراهای فرامرز تنها به خاطر چند بیت پایان آن، یعنی شرح زادن فرامرز از دختر شاه هند بوده است.

منظومه دوم (رویه ۳۲-۷۸) سرگذشت بانو گشسپ است که پهلوان اصلی آن نیز بانو گشسپ دختر رستم است و فرامرز جوان در کنار خواهر نقش کوچکی بیش ندارد. از این حماسه کوچک دستنویسی در کتابخانه ملی پاریس و چند دستنویس منظوم و مثنوی در کتابخانه بادلیان در دست است.

با منظومه سوم (رویه ۷۸-۱۵۷) در واقع کرده‌های اصلی فرامرز آغاز می‌گردد و این منظومه سوم همان فرامرزنامه منظوم و ناقصی است که پیش از این زیر نام فرامرزنامه نخستین درباره آن گفتگو شد. در دستنویس تفتی نیز آخرین بخش ماجرای فرامرز در هند، یعنی نبرد فرامرز با جیپال افتاده است و داستان با همان بیت کاتب: هزاران درود و هزاران ثنا ... به پایان رسیده است و

این موضوع گمان ما را که نظم این داستان گویا از آغاز ناتمام مانده است و یا پایان آن پیش از انشعاب و شاخه‌بندی دستنویس‌ها افتاده بوده است، نیرو می‌دهد.

بخش بزرگ کتاب را منظومه چهارم (رویه ۱۵۷-۴۵۰) تشکیل می‌دهد که پیرامون شش هزار بیت دارد درباره سرگذشت فرامرز در هند و سرزمین‌های دیگر، روایات این بخش که ما از آن به نام فرامرنامه دوم یاد خواهیم کرد از روایات فرامرنامه نخستین که ما پیش از این از آن یاد کردیم بکلی جداست و دستنویسی نیز که در دست تفتی بوده، دستنویسی کاملاً مستقل و جز از فرامرنامه نخستین بوده است، به چند دلیل: یکی به دلیل گفته خود تفتی که می‌گوید برای تنظیم کتاب خود از چهار دستنویس گوناگون استفاده کرده است. دیگر به این دلیل که بیت: هزاران درود و هزاران ثنا ... که کاتب دستنویس فرامرنامه نخستین بر پایان کتاب افزوده، در فرامرنامه چاپ بمبئی نیز در همان جای خود آمده است و تفتی توجه نداشته و یا نخواسته است این بیت را به منظور پیوند دادن دو فرامرنامه با یکدیگر بزند. دیگر اینکه فرامرنامه دوم با قطعه‌ای از شاهنامه (صحنه سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود) آغاز می‌گردد که نشان می‌دهد از این راه خواسته‌اند میان آغاز این داستان و متن شاهنامه ارتباط ایجاد کنند و چنین کاری را - چنانکه مثال‌های دیگری نیز در دست است - در آغاز یک داستان انجام می‌دهند و نه در میانه آن.

چکیده داستان

همان‌گونه که اشاره شد داستان با قطعه‌ای از شاهنامه، یعنی سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود آغاز می‌گردد و سپس رستم به دادخواهی

نزد کیخسرو می‌رود و شکایت می‌کند که شهری را که در زمان کیکاووس به او داده بودند تورانیان از او گرفته‌اند. کیخسرو فرامرز را با سپاهی برای بازستاندن آن شهر می‌فرستد و پس از آن فرامرز رهسپار هند می‌گردد. ما در اینجا برای پرهیز از درازی سخن تنها به شرح رئوس مطالب بسنده می‌کنیم:

نبرد فرامرز با طورک و کمک خواستن طورک از افراسیاب و سرانجام کشته شدن طورک به دست فرامرز، رفتن فرامرز به هند و جنگ او با رای، نبرد فرامرز با دیوی به نام تجانو، خواب دیدن زال از گرفتاری فرامرز و فرستادن رستم را به کمک او و بازگشتن هردو به ایران به اتفاق رای هند، بخشودن کیخسرو گناه رای هند را و سپردن تاج و تخت هند بدو، در غیاب رای هند مهارک نامی تاج و تخت هند را از دست او بدر می‌برد و فرامرز برای سرکوبی مهارک دوباره رهسپار هند می‌گردد. پس از آن داستان رفتن فرامرز است به جزیره کھیلا و کشتن دیو سیاه و رهایی دختر شاه کھیلا از چنگ دیو، دل باختن دختر بر فرامرز و پیوند بستن آن دو، رفتن فرامرز به خاورزمین و رزم با مردم جزیره، جنگ او با مردم جزیره فیلگوشان، گفتگوی فرامرز با برهمن، رفتن فرامرز به خاورزمین و کشتن مرغ و اژدها و رزم با شاه خاور، رفتن فرامرز به قیروان و کشتن اژدها و گرگ و شیر در قیروان و برداشتن گنج گرشاسپ، رفتن فرامرز به سوی باختر، ورود سیمرغ به صحنه، زیارت دخمه هوشنگ، رزم فرامرز با شاه فرغان، رفتن فرامرز به کلان‌کوه و جنگ با دیوان، خواب دیدن فرامرز رستم را، دل باختن فرامرز بر دختر فرطورتوش شاه پریان و ناپدید شدن دختر در چشمه، رفتن فرامرز به کشور فرطورتوش به جستجوی دختر، در آغاز این ماجرا فرامرز دیوی را به بند می‌کشد و او مانند اولاد در هفتخان رستم و گرگسار

در هفتخان اسفندیار راهنمایی فرامرز را به عهده می‌گیرد و اکنون فرامرز باید تا رسیدن به کشور شاه پریان مانند رستم و اسفندیار از هفتخان بگذرد. فرامرز در سه خان نخستین دو شیر و دو گرگ و یک گول را می‌کشد و در خان چهارم و پنجم گرفتار سرما و گرما می‌گردد و در خان ششم و هفتم کرگدن و اژدهایی را می‌کشد تا بدین ترتیب به کشور شاه پریان فرطورتوش می‌رسد و در آنجا سرانجام پس از هنرنمایی‌هایی چند با دختر شاه پریان پیوند می‌بندد و به ایران باز می‌گردد و سپس دوباره به هند می‌رود. یک سال پس از آن فرامرز دارای دو فرزند می‌گردد. یکی به نام سام از دختر شاه پریان و دیگری به نام آذربرزین از دختر شاه کهیلا.

شاعر منظومه

درباره سراینده فرامرنامه دوم چیزی نمی‌دانیم و متأسفانه چون اکنون کتاب را هم در دست نداریم نمی‌دانم که آیا در آن مطلبی درباره نام و اوایی سراینده آن یافت می‌شود یا نه. به گمان من سراینده آن ناشناس است. همچنین درباره مذهب سراینده چیزی نمی‌توان گفت. جز اینکه یک‌جا در پایان قطعه نبرد فرامرز با مرغ که ما آن را در بخش نهم این گفتار نقل کرده‌ایم، خلیفه دوم عمر را ناسزا گفته است. اگر این بیت‌ها واقعاً از سراینده باشد و ناشر زردشتی کتاب تفتی به کتاب نیفزوده باشد، شاعر، زردشتی و یا شیعی مذهب بوده و در هر حال اهل تسنن نبوده است.

فرامرنامه چاپ بمبئی پر است از گشتگی‌ها و بیت‌های سست و الحاقی و نیز نادرستی‌های فراوان چاپی و در آن بیت‌های فراوانی از شاهنامه و دیگر حماسه‌های فارسی نیز هست. از این‌رو به خاطر یکدست نبودن روایات و نداشتن

دستنویسی از آن، درباره تاریخ نظم آن نیز نمی‌توان سخنی گفت. ولی قطعات اصلی و کهن آن باید از آغاز سده ششم باشد. شاید با مطالعه دقیق‌تر آن بتوان از برخی رازها پرده گشود. در هر حال این کتاب به خاطر حفظ روایت فرامرنامه دوم که گویا دستنویس آن دیگر در دست نیست، دارای ارزش بسیار است.

مأخذ منظومه

مأخذ فرامرنامه دوم - دست‌کم در سفر نخستین فرامرز به هند - همان ترجمه پیروزان، یعنی مأخذ نزهت‌نامه علائی بوده است. چون هردو روایتی که شه‌مردان در نزهت‌نامه علائی از ترجمه پیروزان نقل کرده است و ما در بخش سوم این گفتار از آن یاد کردیم، در فرامرنامه دوم نیز هست. یکی از این دو روایت افسانه هندوی به نام جیجاو (تنجاو، تیجاو) است که در فرامرنامه دوم تجانو نام دارد و عین همان روایت آمده است (رویه ۱۷۲ به جلو). و دیگر نیرنگ کردن رای هند و بند کردن فرامرز و فرستادن زال رستم را به کمک فرامرز است که آن نیز در فرامرنامه دوم هست (رویه ۱۹۲ به جلو).

۷- چکیده سخن

به جز روایاتی که در آنها فرامرز در کنار پهلوانان دیگر نقشی داشته است و از آنها در بخش نخستین این گفتار نام برده شد، به زبان پهلوی دست‌کم دو روایت هم بوده که پهلوان اصلی هردو فرامرز بوده است. یکی از این دو روایت را آزاد سرو ماهان مروی مترجم بسیاری از روایات سیستان در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری در مرو در دستگاه احمدبن سهل، و دیگری را در میانه سده پنجم هجری پیروزان معلم شمس‌الملوک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان از پهلوی به نثر فارسی برگردانیده بوده‌اند. ترجمه آزاد سرو را در نیمه دوم سده

پنجم هجری شاعری از دهقانان کم‌بضاعت از مردم فرس‌آباد مرو در سن سی و شش سالگی در دهی به نام پیروزآباد که احتمالاً در همان نزدیکی‌های مرو قرار داشته به نظم کشیده است که یا ناتمام مانده و یا پایان آن افتاده است. این شاعر که از پیروان فردوسی بوده گویا یکی دو روایت دیگر از آزاد سرو را نیز به نظم کشیده بوده است (نک به پی‌نویس ۳۲). روایت دوم را پس از آنکه شهردان بن ابی‌الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری دو روایت کوتاه از آن را در کتاب نزهت‌نامه‌ی علائی نقل کرده است، شاعری گمنام آن را به نظم کشیده که اکنون گویا از نظم او دستنویسی در دست نیست، ولی دستنویسی از آن را ناشری به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی در دست داشته و آن را همراه با سه روایت دیگر در کتابی به نام فرامرزنامه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در بمبئی منتشر کرده است.

و اما درباره‌ی آن کتاب اخبار فرامرز که تاریخ سیستان از آن نام برده و نوشته است که «جداگانه دوازده مجلد» بوده است، فعلاً آگاهی بیشتری نداریم. ولی گمان می‌رود که آن کتاب روایتی جداگانه از فرامرز نبوده است، بلکه در آن صورت منثور همین دو روایت فرامرز را که در بالا سخن آن رفت به یکدیگر پیوند داده بودند، شاید در نگارشی دیگر و با آب و تاب بیشتر. توجه شود که چنانکه دیدیم روایت نخستین در زمان کیکاووس و روایت دومین در زمان کیخسرو روی می‌دهد، یعنی در واقع روایت دومین را می‌توان دنباله‌ی روایت نخستین گرفت و آن دو را به یکدیگر پیوند داد، چنانکه مثلاً تفتی نیز همین کار را در فرامرزنامه چاپ هند با صورت منظوم این دو روایت انجام داده است.

ما امیدواریم در این گفتار گوشه‌ای از مآخذ حماسه‌های فارسی را روشن

کرده باشیم. در آینده در گفتاری دیگر دربارهٔ مآخذ حماسه‌های فارسی و محتوای خداینامه گفتگو خواهیم کرد تا از این راه کم‌کم مآخذ پهلوی ادبیات حماسی ایران و چگونگی تنظیم و تلفیق آنها در ادبیات پهلوی و فارسی روشن گردد.

۸- نمونه‌هایی از شعر فرامرنامه نخستین

... ازو چو گذشتی به دو روز راه

پدید آیدت مرز اروند شاه

یکی مرز بینی همه چون بهشت

تو گویی گلش دارد از گل سرشت

همه کشت‌ورز و همه بید و سرو

به باغ اندرون طوطیان با تذرو

درختی سطرخی و هندی درو

ز قمری و بلبل چمن گفتگو

گل خیری و نسترن صد هزار

برون آمد از پهلوی جویبار

هوا مشکبار و زمین مشک‌بوی

بتان گرد بام و چمن گرد کوی

همه کشت بینی جهان نی‌شکر

درختان یکایک همه بارور

مر آن مرز را نام باشد گلیو

چنین آفریدش جهانبان خدیو

وز آن سو همی بر کمین زمین

یکی مرز بینی چو دریای چین

همه ملک آباد و لشکر فراخ
 پر از کشت‌ورز و همه باغ و کاخ
 به دهلی درو شهریار دگر
 چو کیدش همه کار و بار دگر
 چو کیدش هزاران کمر بند پیش
 یکایک همه خویش و پیوند پیش
 شماره که یارد سپاه ورا
 که داند همی دستگاه ورا
 ستوه آید از گنج آن شه زمین
 نیندیشد از دشمن او روز کین
 به هند اندرش هست جیپال نام
 زمین زیر نام و زمان زیر کام
 نخستین چو پیمود خواهی زمین
 به هند اندرون لشکر کید بین
 ندانم که با او به آوردگاه
 چه سازی بدین خوارمایه سپاه
 وزان پس بفرمود کید بزرگ
 پذیره شدنش به کردار گرگ
 به فرمان او نامور صد هزار
 خروشان برفتند مردان کار^(۳۰)
 چنان پیل جنگی و آشفته مرد
 بیامد خروشان به دشت نبرد

ز پیلان همانا که ششصد فزون
همه تن چو دیوار و دندان ستون
بیابان یکایک سپر بر سپر
همه نیزه‌ها در هوا کرده سر
جهان پر شد از نای شیپور دم
بیابان گلستان ز زرین علم
زمین شد یکایک چو دریای موج
به هر سو دلیران همه فوج فوج
چپ و راست لشکر بیاراستند
عقابان ز هر گوشه برخاستند
رده برکشیدند یک‌یک گروه
بلرزید دشت و بجنید کوه
فرامرز زانو صفی برکشید
که کیوان زمین را به دیده ندید
گرانمایه بیژن سوی مِیْمَنَه
ابا شاه نوشاد چندی تَنَه
سوی میسره هوش ور گستم
ابا نوشدار و دلیران به هم
زرسپ گرانمایه دلبند طوس
به قلب اندرون با علم بود و کوس
فرامرز هر سو صف‌ارای بود
به هر گوشه چون شیر بر پای بود

وزان پس صف‌آرای شد کید هند
 جهان نیلگون شد چو دریای سند
 سوی راست طهمور و اروند شاه
 زمین شد چو دریای جوشان سیاه
 چو فیروز و بهروز در میسره
 کلنگوی و چندین دلیران سره
 فلارنگ و شه‌مرد در قلبگاه
 سیه‌مرد و چندی دلیران شاه
 سمنرخ ابا ساز پیش پدر
 جهان سرخ و زرد و سیه سر به سر ...
 نخستین سمنرخ به میدان جنگ
 بیامد به کردار غران پلنگ
 چو دیدش ز قلب اندر آمد زرسپ
 چو آتش سوی او جهانید اسپ
 بدو گفت کای هندی بدسگال
 چه نامی^(۳۱) بدین تیغ و گوپال و یال؟
 چه تازی به میدان ایران همی؟
 ندیدی تو رزم دلیران همی؟
 بیوشم تو را جامه پرنیان
 کزین پس نبندی به مردی میان
 سمنرخ بدو گفت کای پارسی
 چو تو گشته‌ام نیزه‌ور بار سی

سمنرخ منم دختر شاه کید
 که افکنده‌ام چون تو بسیار صید
 به مردی کسی پشت من بر زمین
 نیارد به هنگام میدان کین
 زرسپ از سخنهای او بردمید
 ز کوهه عمود گران برکشید
 سمنرخ برآورد با او عمود
 زمین شد پر آتش هوا پر ز دود
 چکاچاک بر شد از آن مرد و ماه
 ز دو روی کردند گردان نگاه ...
 چو طهمور جنگی بدو بنگرید
 ز گردان دل خسرو آزرده دید
 سمند جهنده به میدان فکند
 خروشی به گردون گردان فکند
 فرامرز را گفت کای دیو زوش^(۳۲)
 کجا مرد هند از تو گیرد خروش
 سزد گر کنون پی به میدان نهی
 که چون پی نهی پی به زندان نهی
 فرامرز یل سوی آویز^(۳۳) شد
 سمند جهانگیر زو تیز شد
 بدو گفت کای هندی بدنژاد
 به مادر که زادی چه نامت نهاد؟

نبینی که دریا به موج اندرست
 به هر موج کاید نهنگی سرست
 زمان بر زمین تیغ بارد همی
 پلنگ از شدن سر نخارد همی ...
 سپه را بفرمود کاندر نهید
 همه ارمغان تیغ هندی دهید
 چو دریا به موج اندر آمد سپاه
 شد از میمنه بیژن نیکخواه
 چو دریا به قلب اندر آمد زرسپ
 ز چپ گسته‌م شد چو آذر گشسپ
 فرامرز پیش و دلیران ز پس
 به مردار بُد کرکسان را هوس ...
 فرامرز یل همچو درنده گرگ
 در آمد به قلب سپاه بزرگ
 به الماس ضحاک بنهاد دست
 بسا بیکران مرد زو گشت پست
 از آن تیغ آتش‌وش آبدار
 بسی پست شد گرد خنجر گذار
 به فیروز و بهروز ناگه رسید
 دل هردو زان شیر نر بردمید
 چو آتش دویدند زی پهلوان
 بر آمد ده و گیر زان هردوان

به شمشیر هندی و گوپال و خشت^(۳۴)
 زد و خون برآمد بر آن پهن‌دشت
 به یاری بیامد سمنبر چو شیر
 سیه مرد و شه‌مرد و چندی دلیر
 به زخم عمودش گرفتند خیر
 برآمد ز هر سو ده و دار و گیر
 ز کوهه چو برشد به گردون عمود
 برآمد ز هر تارک مغز دود
 سیه مرد را دست و پهلو شکست
 سمنبر بیفتاد بر خاک پست
 دگر آنچه بُد تیز بگریختند
 بدان اژدها کس نیاویختند
 وزان‌پس بشد بیژن دیوبند
 فتاد اندران لشکر آن زورمند
 چو پیلی که از بند گردد یله
 خروشد به کین و فتد در گله
 ابا او دلیران ایران هزار
 همه گرد و مرد و دلیر و سوار
 سر هند لشکر ز خنجر گذار
 فکندند بر کید و گشتند خوار
 بزد گسته‌م نیزه بر می‌منه
 شکست و پراگند کرد آن بُنه

همه دشت کین بُد سر و یال و گوش
 برآمد به گردون به یکسر خروش
 گریزان بشد لشکر کیدشاه
 بسا سر کزان رزمگه شد تباه
 بشد کید و بگرفت راه گریز
 برآورد با سرکشان رستخیز
 که دیدم شما را همه زن، نه مرد
 نزیید شما را سلاح نبرد

۸- نمونه‌ای از شعر فرامرزنامهٔ دوم

قطعهٔ زیر که وصف نبرد فرامرز با مرغ است، به گمان من تقلیدی از افسانهٔ نبرد گرشاسپ با مرغ کَمک است که در اینجا مانند بسیاری از کرده‌های گرشاسپ و رستم به فرامرز نسبت داده شده است و گویا نبرد اسفندیار با سیمرغ نیز تقلیدی از همان افسانه است. از اصل افسانهٔ نبرد گرشاسپ با مرغ کمک چیزی در روایات حماسی ملی باقی نمانده است، ولی در روایات زردشتی اشاراتی به این افسانه هست^(۳۵). فرامرز پس از کشتن مرغ از استخوان او تختی ساخته به کیخسرو پیشکش می‌کند. این افسانه نیز همان افسانهٔ تخت طاقدیس خسروپرویز است^(۳۶) و بی‌گمان این افسانه را همان‌گونه که در شاهنامه نیز در داستان این تخت آمده است، بر بسیاری از شاهان ایرانی پیش از خسروپرویز نسبت می‌داده‌اند.

رفتن فرامرز به خاورزمین و کشتن مرغ را

به کشتی روان شد یل نامور
 ابا نیکمردان زرین کمر

همی رفت چون باد بر روی آب
چو آتش سوی خاک دل پر شتاب
شبانگه یکی کوه پیش آمدش
که بالا ز ده میل بیش آمدش
چو از تیره شب روز تاریک شد
سپهد بدن کوه نزدیک شد
برافراخت سر از میان گروه
نگه کرد ناگاه بر روی کوه
یکی همچو خورشید چیزی پدید
که مانند آن چیز هرگز ندید
فروزنده مانده افتاب
بفرمود تا کشتی اندر شتاب
بدان جایگه راند ملاح پیر
پرسید ازو مهتر شیرگیر
چه چیزست گفت اندرین تیره شب؟
به گفتار ملاح بگشاد لب
بدو داد پاسخ که مرغیست این
نباشد به گیتی شگفتی چنین
درازای و پهناش باشد دو میل
گریزان ز چنگال او شیر و پیل
چو پرواز گیرد سوی آسمان
شود آسمان از دو پرش نهان

بلرزد از آسیب پرّش سپهر
 همان چشم او هست تابان چو مهر
 ز بیمش بدین کشور و بوم و دشت
 کس از مرغ و آهو نیارد گذشت
 نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر
 نه نر ازدها و نه غرنده شیر
 نه پرّنده مرغ و نه دیو و پری
 سزد گر بزودی از او بگذری
 ازین هرچه آید برش بی گمان
 ز^(۳۷) بالا درآید چو کوهی دمان
 ز روی زمین تیز بربایدش
 به چنگال کوهی چو کاه آیدش
 ز پستی سوی تیره ابرش برد
 هم اندر هوایش ز هم بردرد

*

سپهد بود آن شب آن جایگاه
 چو بنمود خورشید رخشان کلاه
 به پرواز بررفت مرغ گران
 ز پهنای پرّش سیه شد جهان
 ز بالا سوی کشتی آهنگ کرد
 که برآید از روی دریا چو گرد

فرامرز چون مرغ زان گونه دید
 برآشفست و نعره‌ای برکشید
 کمان را به زه کرد گرد دلیر
 چو مرغ از هوا اندر آمد به زیر
 خدنگ سیه پر جوشن گذار
 کجا کوه ازو خواستی زینهار
 نهاد از بر چرخ و برزد گره
 دهان خدنگش برآمد به زه
 چو چپ راست شد، راس آورد خم^(۳۸)
 شد ابروی چرخ از نهییش دژم
 چو با دوش تنگ اندر آورد شست^(۳۹)
 چو ماهی خدنگش ز شستش^(۴۰) بجست
 بزد بر پر مرغ تیر خدنگ
 جهان کرد بر مرغ پرنده تنگ
 ازو نیز بگذشت و پرواز کرد
 تن مرغ بیتوش و بد ساز کرد
 ز بالا نگون گشت و آمد به زیر
 بلرزید دریا و کوه از نفیر
 بیفتاد مانند کوه سیاه
 ز دیدار او خیره گشته سپاه
 ز کشتی بیامد یل چیر دست
 به دست اندرش تیغ چون پیل مست

زدش تیغ بر بال تا پاره شد
 چنان سهمگین مرغ بیچاره شد
 ز منقار و پرواز و چنگال او
 هم از استخوان و پر و بال او
 فراوان گزین کرد و با خود ببرد
 به گنجور بسپرد چون برشمرد
 از آن استخوان‌ها یکی تخت ساخت
 ز گردون گردان سرش بر فراخت
 مر آن تخت را پای‌ها از بلور
 برو برنگاریده شیر و ستور
 همان پیکر مرغ و ماهی بر آن
 ز بیرون نگاریده اندر میان
 ز بالا نگارید شکل سپهر
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر
 چو بهرام مریخ و کیوان پیر^(۴۱)
 پدید آورد اندرو ناگزیر
 نگارید سر تاج شاه زمین
 جهاندار کیخسرو پاک دین
 همان بزم و رزم و همان تاج و تخت
 نشسته برو خسرو نیک‌بخت
 بر تخت او رستم [و] زال و سام
 ابا پهلوانان ایران تمام

بدانسان نگارید آن پیش‌بین
کزو خیره گشتی بت‌آرای چین
همه میخ و چوبش بُد از سیم ناب
نشانده درو درّ و لعل خوشاب
ز یاقوت و فیروزه و سیم و زر
صد و بیست خروار بُد بارور
ز اسبان و پیلان و برگستوان
همان نیزه و تیغ از هندوان
ابا برج هندوستان سر به سر
فرستاد نزد شه نامور
چو بردند نزد یکی شهریار
چنان گنج با تخت گوهرنگار
ز هرگونه زربفت شاهنشهی
بیفزود با داد و با فرهی
درو چار منظر پدیدار کرد
به تدبیر و از رای هشیار کرد
که در وی دی و تیر و مهر و بهار
چو بنشستی آن خسرو نامدار
به دی مه بُدی همچو فصل ربیع
پر از شکل خوب و ز رنگ بدیع
بُدی مهر و ماه از خوشی چون بهشت
که فصل ربیع اندرو لاله کشت

بهاران خود از خرّمی بُد چنان
 که بردی ازو رشک خرّم جنان
 همان گردش اختران اندرو
 پدید آورید آن شه نیک‌خو
 به هر کار شه را که رای آمدی
 به نیک و بد از وی به‌جای آمدی
 شه پرمنش خسرو نیک‌نام
 مران تخت را طاق‌دس^(۴۲) کرد نام
 شهان دلاور که بر تخت زر
 به ایران‌زمین از پی یکدگر
 نشستند با فرّ شاهنشهی
 بران تخت زیبای با فرّهی
 به اندازه خویشتن هر کسی
 فزودی بران نیکویی‌ها بسی

....

یادداشت‌ها:

۱. ابوعلی بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، دفتر ۲، رویه ۶۸۶ به‌جلو.
۲. شه‌مردان بن ابی‌الخیر رازی: نزهت‌نامه علائی. درباره این کتاب نک: به گفتار شادروان مینوی با نقل بخش‌هایی از آن با عنوان: داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه، در: سیمرخ ۲، رویه ۱۸-۲۰.
۳. مجمل‌التواریخ، چاپ محمدتقی بهار، تهران ۱۳۱۷، رویه ۲.
۴. تاریخ سیستان، چاپ محمدتقی بهار، تهران ۱۳۱۴، رویه ۷.

۵. فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۹، بیت ۱۰۲۷ و ۷۶۵۴.
۶. شاهنامه (چاپ مسکو) ۲۶۵۷/۱۷۴/۳ به جلو.
۷. شاهنامه ۲۸۲۲/۱۸۵/۳ به جلو.
۸. شاهنامه ۱۰۸/۹۲/۵ به جلو.
۹. شاهنامه ۳۴۲/۲۹/۴ به جلو.
۱۰. شاهنامه ۱۰۸۴/۲۸۴/۶ به جلو.
۱۱. شاهنامه ۲۳۴/۳۳۵/۶ به جلو.
۱۲. شاهنامه ۷۹/۳۴۹/۶ به جلو.
۱۳. نک به: سیمرغ ۲، رویه ۲۴.
۱۴. Frazam و Faramaz، طبری نام او را فرمرز نوشته است. برطبق یک روایت ماندایی مادر فلامرز (Filamerz = فرامرز) دختر شاه چین است.
۱۵. داستان این اسب جز در شاهنامه در زرتشت‌نامه نیز آمده است.
۱۶. شاهنامه ۲۵۴/۲ / قطعه دوم. در فرامرزنامه اسب فرامرز از نژاد رخس است: که آن کره رخس رستم بود. و در بانو گشسپ‌نامه اسب فرامرز و اسب بانو گشسپ هردو از نژاد رخس‌اند:
بران کره رخس هر دو سوار شتابان به صحرا چو ابر بهار
۱۷. نک به: قطعاتی از استوره‌های ایرانی، در: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۵۳/۱، رویه ۷۳.
۱۸. در توصیف رنگ رخس در شاهنامه چنین آمده است (۷۸/۴۶/۲، ۸۴):
تنش پر نگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران
همی رخس خوانیم بور ابرش است به خو آتشی و به رنگ آتش است
۱۹. ابوالقاسم انجوی شیرازی: مردم و شاهنامه، تهران ۱۳۵۴، رویه ۹۲.
۲۰. مورخ ربیع‌الآخر ۱۱۷۳ هجری، نک به:
- E. Blochet: Catalogue des Manuscrits Persans, Paris III/1928. P. 18, No. 1194.
۲۱. به نشان Or. 2964, II. Fol. 50-109.
۲۲. به نشان Or. 2926, VI. Fol. 167b-179b.
۲۳. درباره موضوع حقانیت با سزاواری شاه که یکی از مسائل بسیار مهم در نظام شاهنشاهی و فئودالیسم ایران باستان بوده است، پیش از این نگارنده در جایی دیگر اشاره کرده است (نک: به گفتار نگارنده با عنوان: حماسه‌سرایی باستان، در: سیمرغ ۲۵۳۷/۵، رویه ۲۷). در اینجا در تکمیل آن مطالب می‌افزاید: برطبق جهانبینی ایرانی سزاواری شاه و پهلوان ممکن است از راه برخی نشانه‌ها و

شگفتی‌ها و یا کارهای قهرمانی اثبات گردد. در مورد شاهان مهمتر از همه برخورداری از فرّ (Farr) یا خورنه (Xvarnah) است. فرّ در واقع فروغ حمایت ایزدی است که شاهان سزاوار از آن برخوردارند. ولی به محض آنکه ایزد این فروغ را از آنان باز گیرد سقوط می‌کنند، چنانکه درباره جمشید آمده است. خورنه از راه برخی نشانه‌های خارجی مجسم می‌گردد: یکی هاله یعنی حلقه‌ای از نور بر دور سر، چنانکه در برخی از سکه‌ها و تصویرهای قدیم ایران خاوری دیده می‌شود. دیگر به صورت پرنده‌ای به نام وارغَن (یشت ۱۹، بند ۳۵-۳۸). و در دوره ساسانی به صورت غرم یا قوچ (کارنامه، در چهارم؛ شاهنامه ۲۷۴/۱۲۷/۷ به جلوه) که به عقیده اشپیگل (فرهنگ ایران باستان، رویه ۲۳۸) همان ورثَرغَن در بهرام‌یشت (بند ۲۵) است. نشان صوری فرّ در کیانیان خالی سیاه بر بازو بوده که کیان از کیتباد به ارث برده بوده‌اند. گیو در توران اویی کیخسرو را از راه همین خال می‌شناسد (شاهنامه ۳۱۵/۲۰۷/۳ به جلوه). شاه گاه سزاواری خود را از راه دلیری‌هایی چون کشتن اژدها و دیگر جانوران درنده نشان می‌دهد. مثلاً کشتن اردشیر کرم هفتواد را (کارنامه، در نهم؛ شاهنامه ۶۹۴/۱۵۰/۷ به جلوه) و کشتن اسکندر اژدها را (شاهنامه ۱۱۷۷/۷۱/۷ به جلوه) که در زمان اسکندر نیامده و از روی افسانه اژدهاکشی گرشاسپ و روایات مشابه آن ساخته‌اند. همچنین اژدها ساختن فریدون از خویشتن برای آزمایش سزاواری پسران گواه دیگری از آن است. فریدون پسر کوچک خود ایرج را که در برابر اژدها هم دلیری نشان داده بود و هم خود سزاوارتر از دو پسر دیگر می‌داند و از این رو ایران را به او می‌دهد (شاهنامه ۱/۲۵۶/۱ به جلوه). و یا افسانه برداشتن تاج از میان دو شیر توسط بهرام گور (۵۸۵/۲۹۷/۷ به جلوه). و دیگر کارهای آمیخته از تهوَر و معجزه چون گذشتن با اسب از رودهای پرآب مانند گذشتن فریدون از ارون‌رود (شاهنامه ۲۷۸/۶۷/۱ به جلوه) و گذشتن کیخسرو از جیحون (شاهنامه ۳۴۴۷/۲۵۲۶/۳ به جلوه، به‌ویژه بیت ۳۴۶۴ به جلوه) و گذشتن کورش ک.چک با اسب از رود فرات (گزنفون: آنا‌بازیس، بخش ۴) که سپس‌تر در زمان اسکندر به اسکندر هم نسبت داده‌اند، و یا گشودن کیخسرو دژ بهمن را برای اثبات سزاواری خود بر عمومی خود فریبرز (شاهنامه ۳۶۴۸/۲۴۱/۳ به جلوه). و یا معجزاتی چون افسانه شیهه اسب داریوش (هرودت، کتاب سوم، بخش ۸۴-۸۷)، و یا ظاهر شدن سروش در جلوی خسرو پرویز در غار، در آن زمان که از برابر بهرام چوبینه می‌گریزد (شاهنامه ۱۸۶۹/۱۲۰/۹ به جلوه) و ظاهر شدن قره کیان در جلوی اردشیر و راهنمایی او از بیراهه‌های ناهموار و ناشناس به آبادی، در آن‌گاه که از سپاه هفتواد شکست خورده و گریخته است (کارنامه، در هشتم، بند ۷). و دیگر دست یافتن به گنج یکی از شاهان گذشته (که گاه با وصیت‌نامه او همراه است) و در پیش از آن یاد شد، مانند

یافتن بهرام گور گنج و جمشید را (شاهنامه ۵۱۱/۳۳۵/۷ به جلو) و گواه‌های فراوان دیگر، و دیگر رفتن شاه به کشور دشمن به ناشناس و شناخته شدن او پس از آنکه از او هنرها و دلیری‌ها سر می‌زند، مانند به ناشناس رفتن گشتاسپ به روم و شاپور به روم (شاهنامه ۱۲۱/۲۲۶/۷ به جلو). گاه شاه این تهور را تا بدانجا می‌رساند که خود پیام‌بر خود می‌گردد، مانند رفتن بهرام گور به نزد شنگل شاه هند به پیام‌بری خود (شاهنامه ۱۹۱۹/۴۱۴/۷ به جلو) که آن را باز بر سرگذشت اسکندر هم منتقل کرده‌اند (شاهنامه ۷۶۳/۴۹/۷ به جلو، و چند بار در زمان اسکندر). و دیگر ظهور معجزات و شگفتی‌ها هنگام زاده شدن شاه، مانند زادن گاوبر مایون در روزی که فریدون از مادر بزاد (شاهنامه ۱۰۶/۵۷/۱ به جلو) و زادن کره اسب سفید در اصطبل شاهی، در روزی که اسکندر از مادر زاد (شاهنامه ۹۲/۳۷۸/۶ به جلو) که در زمان اسکندر چون معنی این افسانه را نفهمیده‌اند در آن دست برده‌اند و از کره اسب سفید زیبا، جانوری درنده و خون‌آشام ساخته‌اند. و دیگر خواب و یا به گفته توده خواب‌نما شدن، مانند خواب دیدن کیقباد (شاهنامه ۱۷۵/۶۰/۲ به جلو) و یا خواب دیدن پایک ساسان را (کارنامک، در یکم؛ شاهنامه ۸۱/۱۱۷/۷ به جلو) و دیگر و دیگر، اینکه بهرام چوبینه در ترکستان ددی را به نام شیر کبی که چیزی جز همان اژدها نیست می‌کشد (شاهنامه ۲۲۸۵/۱۴۵/۹ به جلو) نه از این روست که ایرانیان در پایان سده ششم میلادی با ساده‌لوحی تاریخ و افسانه را درهم آمیخته باشند، بلکه به دلیل همان اعتقاد به اصل سزاواری در مقام پادشاهی ایران است که پیروان بهرام چوبینه که زمان بهرام چوبینه نیز تراوش خامه آنها بوده برای رهبر خود ادعا نموده بوده‌اند. زمان اسکندر تألیف کالیستنس دروغین (از پایان سده سوم میلادی) را هم که می‌خوانیم می‌بینیم در کنار نفوذهای فراوان روایات ایرانی، یکی نیز همین نشانه‌های اثبات سزاواری اوست که ایرانیان خود بر اسکندر که او را از پدر ایرانی نموده‌اند منتقل کرده بوده‌اند تا بتوانند او را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند. این روایات ایرانی سپس به گوش کالیستنس رسیده (و یا به دستش افتاده) و آنها را با روایات هندی و مصری و حبشی درآمیخته و از مجموعه آنها زمان اسکندر را به زبان یونانی تألیف کرده است. همسانی‌هایی که میان زمان اسکندر از یک سو و گرشاسپ‌نامه و فرامرنامه از سوی دیگر دیده می‌شود، همه از تأثیر روایات ایرانی در زمان اسکندر است و نه خلاف آن، چنانکه کسانی چون موله و ماسه بدون نگرش کافی در مسئله ادعا نموده‌اند. نگارنده امیدوار است که روزی بتواند پژوهش خود را درباره نفوذ روایات ایرانی در زمان اسکندر و چگونگی راه یافتن این داستان در شاهنامه منتشر سازد.

۲۵. شاهنامه ۱/۳۲۲/۶ به جلو.
۲۶. نک به: فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۹، رویه ۱۶۹.
۲۷. شاهنامه ۹۹۰/۱۱۱/۸ به جلو.
۲۸. تقی‌زاده (همان کتاب، رویه ۱۶۸، پی‌نویس ۲) گمان برده است که آزاد سرو را احمد سهل با خود از سیستان به مرو آورده بوده است.
۲۹. بسی سیاس‌گزارم از استاد دانشمند آقای دکتر محمدامین ریاحی که نه تنها مرا به وجود فرامرزشنامه چاپ هند آشنا کردند، بلکه کتاب را نیز با بزرگواری ویژه خویش برای مدتی در دسترس من نهادند..
۳۰. کار به معنی جنگ است، چنانکه کارزار به معنی جای جنگ. در داستان شبرنگ «مرد کاره» را به معنی مرد جنگ به کار برده است:
- به لشکر یکی مرد کاره ندید به غیر از شدن هیچ چاره ندید
۳۱. نامیدن در اینجا به معنی منم زدن و لاف زدن به کار رفته است و در همین معنی در داستان شبرنگ نیز آمده است:
- بدو پیل گفتا که ای خیره‌سر چه نامی به گودرز داری گهر؟
۳۲. زوش بر طبق لغت فرس تند و سخت طبع باشد. رودکی گفت:
- بانگ کردم ای قغ سیمین زوش خوانیدست که هستی زوش
- این واژه در داستان شبرنگ چند بار به کار رفته است:
- فتاده در آن لشکر دیو زوش ز هر سو برآورد چندین خروش
- گذشته از این در داستان شبرنگ زوش نام دیوی است به تن سیاه و موی چون کافور سفید. این دیو آهن‌پوش سه گور را در یک بار می‌بلعد، جنگ او پیاده است و تنها رزم‌افزار او استخوانی گران است. به برخی دلایل لغوی که چند نمونه آن در بالا یاد شد و نیز اینکه مأخذ فرامرزشنامه و داستان شبرنگ هردو کتاب آزاد سرو بوده و سراینده هردو داستان از آزاد سرو با صفت چراغ یاد می‌کنند، محتمل می‌نماید که این دو داستان و شاید یکی دو منظومه دیگر همه اثر یک نفر باشند.
۳۳. آویز اسم مصدر از آویختن و به معنی آویزش و آویختن در یکدیگر هنگام نبرد است. در شاهنامه (۱۲۱۵/۲۸۸/۴) آمده است:
- برانگیخت از جای شب‌دیز را تن و جان بیاراست آویز را

۳۴. خشت در اینجا به زیر یکم آمده است. ولی خوانش آن بر طبق برهان قاطع به زیر یکم است. در شاهنامه نیز به زیر یکم آمده است (۲۶۸/۱۴۴/۲):

برآمد درخشیدن تیر و خشت تو گفتی هوا بر زمین لاله کشت

برهان قاطع شکل این سلاح را چنین توصیف کرده است: «و آن نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه‌ای از ریسمان با ابریشم بسته باشند و انگشت سبابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند» چنانکه از بیتی از ویس و رامین (چاپ م. تودوا - ا. گواخاریا، تهران ۱۳۴۹، ۳۲/۶۸) برمی‌آید، در بن این نیزه سه دانه پر کار می‌گذاشتند:

پیمبر شد میان هر دو لشکر خدنگ چار پر و خشت سه پر

و نیز نک به ویس و رامین ۳۲/۵۱۸ و ۳۳. سلاحی که برهان قاطع شکل آن را شرح داده است، سومریان، اسکت‌ها، یونانیان و رومیان نیز می‌شناخته‌اند و رومیان آن را Amentum می‌نامیده‌اند. هنگام پرتاب خشت ریسمانی که در میان یا در بین این نیزه می‌پیچیده‌اند باز می‌شده و خشت پیچان به سوی هدف می‌رفته و این پیچش نیروی تأثیر سلاح را بالا می‌برده است.

۳۵. نک به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۱، رویه ۴۵ و ۱۳۴؛ صد در بندهشن، به کوشش دابار، بمبئی ۱۹۰۹، رویه ۹۸-۹۰.

۳۶. شاهنامه ۳۵۱۸/۲۲۰/۹ به جلو.

۳۷. در اصل: به.

۳۸. تقلید از این بیت شاهنامه است (۱۳۰۰/۱۹۶/۴):

برو راست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بنخواست

۳۹. در اصل: شصت.

۴۰. در اصل شصتش.

۴۱. در این بیت گویا گشتگی روی داده است. چون بهرام و مریخ هردو یک ستاره‌اند و پیر نیز باید گشته تیر باشد. شاید: چو بهرام و ناهید و کیوان و تیر.

۴۲. طاق‌دس همان طاق‌دیس است به معنی «به شکل گنبد آسمان».